



(۵) «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ حُبِّ دُهْنٍ مَاتَتْ فِيهِ فَأَرَتْ - قَالَ لَا تَدَّهِنُ بِهِ وَلَا تَبِعُهُ مِنْ مُسْلِمٍ.»^۱

این روایت با مفهوم بر بیع به مستحل دلالت دارد. توجه شود که «حب» ظرفی است که در آن مایعات را قرار می دهند.

توجه شود که: ممکن است این روایت را بتوانیم دلیلی بر رد ملازمه عرفیه بین جواز منافع و جواز بیع برای منافع جائزه، به حساب آوریم چراکه:

«استصحاب قطعاً در دهن متنفسه جایز است پس دارای منفعت است. در حالیکه بیع آن به مسلم به طور مطلق تحریم شده است.»

ما می گوئیم:

(۱) مرحوم خوئی، بعد از نقل این روایات احتمال داده اند که شاید بتوان از «مستحل» الغاء خصوصیت کرده و حکم جواز بیع را تعمیم داد. از نگاه ایشان علت ذکر مستحل آن بوده که تنها آنها نسبت به بیع میته رغبت داشته اند. ایشان می نویسند:

«و اما إذا وجد من يرغب إليهما و ينتفع بهما في غير ما اعتبرت فيه التذكية و الطهارة كمن يشتريهما لينتفع بهما في مثل التسميد أو سد الساقية، أو يصرفهما في أكل السابغ و الطيور، أو كان المشتري ممن لا يبالي بأكل الميتة كفساق المسلمين، فيجوز بيعهما من غير المستحل أيضاً، إلا أن الجزم بذلك مشكل جداً فلا مناص من تخصيص جواز البيع بالمستحل، نعم لا يبعد القول بجواز بيع الميتة منفردة و مع التميز من المستحل أيضاً.»^۲

(۲) برخی از بزرگان احتمال ابتدای مرحوم خوئی را پسندیده و آن را پذیرفته و ادامه داده اند:

«من المظنون جداً - كما يظهر من مصباح الفقاهة أيضاً - أن التخصيص بالبيع ممن يستحل الميتة في هذه الروايات كان من جهة عدم رغبة غيره، و أن الانتفاع من الميتة بغير الأكل لم يكن مورداً للتوجه في تلك الأعصار بحيث يوجب المالية لها و بذل الثمن بإزائها. و بالجملة كان الانتفاع منها منحصراً في الأكل غالباً. و لعل المقصود بالمستحل أعم من الكافر و المسلم الذي لا يبالي بالموازين الشرعية، فتأمل.

و أمّا في أعصارنا فحيث ينتفع منها باستخدام المكاثر الحديثة في استخراج المواد الكيميائية و تهيئة أنواع السماد و غذاء الحيوانات و الطيور و نحو ذلك مما لا تقل نفعاً عن مثل الأكل، فيجوز بيعها لذلك أيضاً و لو من مسلم.

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۱۷، ص: ۱۰۰

۲. مصباح الفقاهة (المکاسب)؛ ج ۱، ص: ۷۴



و لا یبقی وجه لاختصاص بیعها ممن یستحلّ أكل الميتة.»^۱

• طائفه دوم: روایات آمره به دور ریختن مشتبّه

(۱) «الْجَعْفَرِيَّاتُ، بِالْإِسْنَادِ الْمُتَقَدِّمِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ ع: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ شَاةٍ مَسْلُوحَةٍ وَأُخْرَى مَذْبُوحَةٍ

عُمِّي عَلَى الرَّاعِي أَوْ عَلَى صَاحِبِهَا فَلَا يَذَرِي الذَّكِيَّةَ مِنَ الْمَيْتَةِ قَالَ يَرْمِي بِهَا جَمِيعاً إِلَى الْكَلَابِ.»^۲

کتاب جعفریات، دارای سند نیست و در قرن سیزدهم توسط برخی از سادات هند، آورده شده است. ضمن

آنکه سند کتاب محمد بن اشعث است که موثق است از موسی بن اسماعیل موسی بن جعفر از پدرش اسمعیل

از امام کاظم.

و موسی بن اسمعیل و پدرش توثیق روشنی ندارند.

دلالت حدیث:

مرحوم خوئی در دلالت حدیث اشکال می کند:

«و فيه أولا ان الرمي بهما الى الكلاب كناية عن حرمة الانتفاع بهما على نحو الانتفاع بالمذكي... و هذا نظير ما

سيأتى في بيع الدراهم المغشوشة من أمره «ع» بكسر درهم من طبقتين طبقة من نحاس و طبقة من فضة فإن المراد

بذلك ليس إلا إعدام الهيئة الدرهمية لئلا يعامل عليها معاملة الدراهم الرائجة و إلا فكسر الدرهم المغش [طبقة =

جنس]^۳

ما می گوئیم:

نه تنها روایت بر وجوب نفسی «رمی الی الکلاب» دلالت ندارد بلکه می توان آن را دال بر جواز انتفاع

دانست چراکه سگ از موجودات اهلی است و نفقه آن بر عهده مالک آن است و مصرف گوشت و

احکام کلاب، از منافع میته است. پس روایت اصل انتفاع را ثابت می کند و با توجه به ملازمه عرفیه

می توان جواز بیع را - حتی برای مسلم - ثابت کرد.

جمع بندی:

(۱) با توجه به ملازمه عرفیه ای که مطرح کردیم و گفتیم عرفا بین جواز انتفاع و جواز بیع ملازمه برقرار است و

با توجه به اینکه بیع میته منفرد و شخصا برای منافع محله جایز است. بیع میته مختلط به مذکی و آنچه

۱. دراسات فی مکاسب المحرمة؛ ج ۱، ص: ۳۶۷

۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج ۱۳، ص: ۷۳

۳. مصباح الفقاهة (المکاسب)؛ ج ۱، ص: ۷۳



مشتبه است برای منافع غیر متوقف بر تذکیر و طهارت، جایز است.

(۲) فروش آنها به مستحل موضوعیت ندارد.

(۳) این حکم اختصاص به بیع ندارد و در سایر معاملات هم جاری است.

(۴) آیا لازم است بایع در هنگام فروش اعلام کند که این مبیع میته یا مختلط به میته و یا مشتبه به میته است؟ طبق قاعده اولیه، اعلام مدخلیتی در صحت بیع ندارد و نهایتاً عدم اعلام باعث خیار می شود. اما وجوب یا عدم وجوب اعلام باید در جای خود مورد بحث واقع شود.

➤ فرع دوم

مرحوم شیخ به عنوان آخرین بحث از مباحث «بیع میته» می نویسد:

«الثانی: أنَّ المِیْتَةَ مِنْ غَیْرِ ذِی النِّفْسِ السَّائِلَةِ یَجُوزُ الْمَعَاوِضَةُ عَلَیْهَا إِذَا كَانَتْ مِمَّا یَنْتَفَعُ بِهَا أَوْ بِبَعْضِ أَجْزَائِهَا كَدِهْنِ السَّمَكِ الْمِیْتَةِ لِلْإِسْرَاجِ وَالتَّدْهِینِ لَوْ جُودَ الْمُقْتَضَى وَ عَدَمُ الْمَانِعِ؛ لِأَنَّ أَدْلَةَ عَدَمِ الْإِنْتِفَاعِ بِالْمِیْتَةِ مُخْتَصَّةٌ بِالنَّجَسَةِ، وَ صَرَّحَ بِمَا ذَكَرْنَا جَمَاعَةٌ، وَ الظَّاهِرُ أَنَّهُ مِمَّا لَا خِلَافَ فِیهِ.»^۱

حضرت امام در این باره می نویسند:

«ثُمَّ إِنَّ الْمِیْتَةَ مِنْ غَیْرِ ذِی النِّفْسِ السَّائِلَةِ تَجُوزُ الْمَعَاوِضَةُ عَلَیْهَا وَ عَلَی أَجْزَائِهَا الْقَابِلَةِ لِلإِنْتِفَاعِ الْعَقْلَانِیِّ، لِقِصُورِ الْأَدْلَةِ عَنْ إِثْبَاتِ مَنَعِهَا، وَ اخْتِصَاصِهَا أَوْ انْصِرَافِهَا إِلَى غَیْرِهَا.»^۲

۱. کتاب المكاسب (للشیخ الأنصاری، ط - الحدیثة)؛ ج ۱، ص: ۴۰

۲. المكاسب المحرمة (للإمام الخمينی)؛ ج ۱، ص: ۹۶